

بحثی تطبیقی پیرامون بررسی ریشه‌ها، پیش‌زمینه‌ها، و خاستگاه‌های نظریه تکثرگرایی دینی در مسیحیت و اسلام

دکتر سید حسن حسینی سروری*

چکیده

هدف مقاله حاضر، بررسی ریشه‌ها و خاستگاه‌های ظهور و بروز نظریه تکثرگرایی دینی در حوزه معرفت‌شناختی کلام مسیحیت و مقایسه آن با نگرش اسلامی در این خصوص است. در ابتدا به چند اصل در زمینه بروز و ظهور نظریات جدید در کلام جدید و فلسفه دین اشاره شده است و به دنبال آن، علل و عوامل معرفتی و تاریخی ظهور نظریه تکثرگرایی دینی در حوزه معرفتی مسیحیت مورد بررسی قرار گرفته است.

مقاله حاضر در صدد اثبات این فرض است که مسأله تکثرگرایی، اساساً و ماهیتاً، ریشه‌ای مسیحی دارد، بنابراین، هر گونه اسلامی‌کردن نظریه تکثرگرایی که بر اساس ریشه‌ها و خاستگاه‌های خاص خود بروز کرده است، مغالطه و اشتباهی بین است. به اعتقاد مؤلف، تکثرگرایی در اسلام، مبنا و ماهیتی خاص دارد و اسلام همواره منادی نظریه "تکثرگرایی در دین" بوده است، منتها نه از آن جهت که واکنش و یا عکس‌العمل، و یا نتیجه قهری و یا طبیعی سلسله‌ای از حوادث باشد، بلکه بدین معنا که خود مبنایی مستقل و ماهیتی روشن و تعریف و تفسیر ویژه‌ای در تعالیم اسلامی دارد.

واژه‌های کلیدی: ۱- تکثرگرایی ۲- معرفت‌شناختی ۳- کلام مسیحیت

۴- نگرش اسلامی

۱. تاریخچه و خاستگاه بحث

در تاریخ معرفت بشری، مبحث و مسایل مربوط به دین شناسی و دین پژوهی همواره از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. اگر چه این تأمل و مذاقه در وجه محققانه آن به اندیشمندان، متفکران و صاحب‌نظران حوزه‌های مختلف معرفت بشری تعلق داشته است، اما به دلیل ورود دین در تمامی عرصه‌های حیات بشری، آدمیان همواره در یک تعامل جدی و همیشگی با دین بوده‌اند. تأثیر دین بر فرهنگ، رسوم، آداب، زبان، خانواده، سیاست، اقتصاد و دیگر عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی آدمی، بر قدر و اندازه این وجه مهم از زندگی بشر افزوده است، و آن را نه در عرض حوزه‌های دیگر، بلکه مشرف بر آنها قرار داده است. از طرف دیگر، اعتقاد بشر به الهی بودن دین، و ارتباط و حضور امر متعالی از طریق دین با انسان، بر اهمیت اثرگذاری دین افزوده است، و آن را به مثابه محوری‌ترین قاعده حیات فردی و اجتماعی بشر قرار داده است. و نیز به همین نسبت موجب ابهام، پیچیدگی و پرسش‌های فراوان شده است. به هر حال، این تأثیر به نحوی است که آدمی همواره (ناخودآگاه یا خودآگاه) مجبور بوده است که تمامی روابط خود را با اصل "دین محوری" تطبیق نماید و در تنظیم مسایل خود، سمت و سوی دین گرایانه را لحاظ نماید. البته بشر در سیر تطور و تحول و تغییر فرهنگ و تمدن خود، تلقی واحد از دین را از دست نداده است و به رغم شرایع، دستورها و آموزه‌های مختلف و متکثر و گاه متضاد، همواره دین را به مثابه امری الهی، وحدانی، ماوراءطبیعت و تنها راه نجات و رستگاری و فلاح و اثرگذار بر همه فعالیت‌های خود دیده است.

از سوی دیگر از آنجا که عرضه دین برای ورود در عرصه‌های مختلف حیات انسان بوده، بدیهی است که دین در یک تعامل دو سویه با بشریت قرار گرفته، مثل تمامی ارتباط‌های دو سویه، از تأثیر و تأثر به دور نمانده است. روشن است که در این تعامل دو سویه با توجه به تنوع و تکثر فرهنگ‌ها، ادیان نیز متکثر و متعدد گردیده، و به تناسب فرهنگ‌ها و با توجه به شرایط و مقتضیات مختلف، رویکردهای خاصی را ارایه نموده است. هر چند که این تکثرات هیچ‌گاه به وحدت حقه حقیقی ادیان خللی وارد ننموده است، اما با توجه به این که این تکثرات وهمی و اعتباری نیست، ابهامات و پرسش‌هایی را برانگیخته که موجب پدید آمدن مسایل جدیدی در کلام و به ویژه فلسفه دین شده است. شاید مهم‌ترین بحث در این میان، تبیین چگونگی ارتباط این وحدت با کثرات، و تفسیر فلسفه تنوع ادیان باشد. همچنین، بسیاری از مسایل جدید که در حوزه فلسفه دین مطرح می‌شود، به نحوی زیربنا و یا مقدمات، و یا لوازم تبیین، و یا پذیرش نظریه‌ای خاص در باب وحدت و کثرت ادیان می‌باشد. بی شک، مسایلی از قبیل تجربه دینی، ذاتی و عرضی در ادیان، معرفت

شناسی اصلاح شده، زبان دین، وحدت حقهٔ ادیان و موضوعاتی از این قبیل، در تبیین نظریه‌ای خاص در باب نوع تلقی وحدت و کثرت ادیان مؤثر خواهد بود.

تلاش‌های اخیر که در حوزهٔ فلسفه دین در تبیین و یا حتی احیای نظریاتی از قبیل "انحصارگرایی"، "شمول‌گرایی" و یا "تکثرگرایی" بذل شده است، همه در راستای حل مشکل فوق طراحی شده است. لازم به ذکر است که هر یک از این سه عنوان در واقع نماینده جایگاهی از طیف وسیعی است که حدود و ثغور متنوعی را در برمی‌گیرد. طیفی که از انحصارگرایی شروع می‌شود (شروع نظری، نه لزوماً تاریخی) با تأکید بر وحدت انحصاری دین در تأمین هدف غایی دین به شمول‌گرایی می‌رسد، که این نیز به نوبه خود با تأکید بر سهیم بودن ادیان در وحدت دینی خاص، به پلورالیسم می‌رسد، و پلورالیسم با تأکید بر واحدهای دینی عرضی و حقایق متکثر، از جهات مختلف به بحث و تأمل می‌پردازد. بویژه آنچه که در آخر این طیف تحت عنوان پلورالیسم مطرح می‌شود، تلقی‌های مختلفی پیدا نموده است، و بخصوص از منظر دین مبین اسلام در قبول و یا رد آن، نظریات قابل توجهی به چشم می‌خورد.

در این مقاله سعی بر این است که با بررسی و تأمل در پیش‌زمینه‌ها، علل و خاستگاه‌های بروز نظریه تکثرگرایی دینی بتوان به درک دقیق‌تری از نظریات مطرح شده در پلورالیسم دینی نائل شد.

در ابتدا و در جهت تبیین مبانی بحث، ذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد.

۱- در تفکر جدید دین پژوهی، مباحث و مسایل فلسفی دین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. فلسفه دین در مقطعی صرفاً به ادله اثبات خدا تحت عنوان الهیات طبیعی معروف بود، اما در عصر حاضر مسایل فلسفه دین از مقوله "خدا" فراتر رفته است، به نحوی که حتی در مواردی به انکار این بُعد قدیمی و سنتی از فلسفه دین نیز منجر شده است (۱۲ صص: ۲۳-۴، ۲۴، صص: ۲-۱). قائلین به این ادعا معتقدند که الهیات طبیعی، و ادله عقلانی اثبات خدا مفید نیست، بنابراین مسایل فلسفه دین را باید از نوع و سنخ دیگری تعریف کرد. در این خصوص، برخی صاحب‌نظران، توجه عقلانی به مسایل دینی را سرچشمه اشتباه‌های مباحث دینی می‌دانند و معتقدند فلسفه دین در گذشته به گوهر زندگی دینی توجه نکرده است (۱، ص: ۳۲۷)، و صرفاً استدلال‌ها و براهین عقلانی و کلامی را که ارتباطی به جوهر اصیل دینداری ندارد، مورد بررسی قرار داده است. شاید بر اساس همین تعاریف جدید از موضوع است که دین حتی به ایدئولوژی‌های بشری نیز تعمیم و تسری یافته است، به نحوی که مارکسیسم نیز در حوزه تکثرگرایی دینی، و اصالت حقانیت ادیان متعدد، جای گرفته است (همان، صص: ۱۲-۳۱۰).

چنین تحلیل‌هایی از موضوع دین پژوهی مغالطاتی آشکار، و در عین حال خطرناک و هدفدار است. مسلماً این تغییر نگرش در حوزه معرفت‌شناسی غرب تحت تأثیر مستقیم مکاتب فلسفی تجربه‌گرا و رسوخ فلسفه‌هایی از قبیل اگزیستانسیالیسم، پوزیتیویسم منطقی و فلسفه‌های تحلیل‌زبانی بوده است. شکی نیست که در این رویکرد جدید، استدلال و برهان که تکیه‌گاه اصلی مسایل فلسفی است، جای خود را به ادعاهایی می‌دهد که بعضاً با مبانی تجربه‌گرا نیز قابل اثبات و قبول نیست. این بدان معنا است که با کنار گذاشتن مبانی تعقل و اصول مقبول دینی، و جایگزین کردن آن با اصول و مبانی فلسفه‌های تجربه‌گرا، بسیاری از فرضیات، اعتقادات و گزاره‌های دینی بی معنا و اثبات ناپذیر شود. البته خوشبختانه این اتفاق نامبارک در انحصار کردن مباحث دینی به اصول و مبانی فلسفه‌های تجربه‌گرا، هرگز در حوزه معرفت‌شناسی اسلامی اتفاق نیفتاد، و مبانی استدلال عقلانی و تکیه‌گاه‌های شهودی در معرفت‌شناسی اسلام از اعتبار و اتقان خود خارج نگردید. این نکته از آن جهت حایز اهمیت فراوان است که بسیاری از مسایل جدیدی که در حوزه کلام معاصر مطرح می‌شود، ذاتاً مسأله‌ای مسیحی است و در معرفت‌شناسی اسلامی به نحو دیگری باید بدان نظر شود. مصداق بارز این مسأله، موضوع تکثرگرایی دینی است که در سال‌های اخیر در حوزه معرفتی مسیحیت و غرب، از اهمیت خاصی برخوردار شده است. البته مؤلف معتقد است که این موضوع در اسلام جدید نیست، و قدمت، پذیرش و مقبولیت دیرینه دارد. اعتقاد و تأکید دین اسلام بر وحدت حقه دینی که در تعابیر قرآنی از واژه "اسلام" نیز برای آن استفاده شده است، گواهی بر این موضوع است که البته در جای خود باید با دقت و تفصیل مورد بررسی قرار گیرد. (۸، صص: ۲۲۱-۲۳۹)

۲- نظرات کانت تأثیر ویژه‌ای در تفکرات دینی و متافیزیکی مسیحیت به جای گذاشته است. حمله کانت به مابعدالطبیعه و متافیزیک که از دیرباز محمل اعتقادات دینی بود، باعث رشد و نضج فلسفه‌های اصالت تجربه در دین گردید. اگر چه برخی معتقدند نظریات کانت ذاتاً چنین تأثیری نداشت، اما بدون شک جریان‌های فلسفی افراطی در اصالت تجربه، از آنچه کانت ارایه کرده، نشأت گرفته است. دین، بویژه مسیحیت غربی به جای آن که جایگاه خود را در نقد مبانی مختلف دینی، محفوظ بدارد، واکنش‌هایی در قالب‌های مختلف که بعضاً نیز فلسفی می‌نمود، نشان داد، غافل از آن که این رویکرد، نه تنها دین را در برابر آن شبهات نجات نمی‌دهد، بلکه به انکار بسیاری از مبانی دینی نیز می‌انجامد. به هر حال در واکنش به آنچه توسط کانت و پس از وی مطرح شده بود و برای غلبه بر موانعی که در برابر تداوم ارتباط میان بینش دینی و تأمل فلسفی پیش آمده بود، چند دیدگاه مختلف حاصل شد. عده‌ای بر آن شدند که شالوده جدیدی برای دین انتخاب کنند. این گرایش عمدتاً حوزه دین را به حوزه‌های اخلاقی منحصر می‌کرد. عده‌ای دیگر به آنجا رسیدند که اساساً برای گزاره‌های دینی، معناداری و اثبات پذیری را منتفی دانستند.

عده‌ای نیز به نظریات جدیدی در زبان دینی روی آوردند که خود محل بحث و تأمل فراوان است (۳۰، صص: ۸-۱). به هر حال، تمامی این گرایش‌های چندگانه با این مشکل جدی مواجه‌اند که حوزه دین را به مسائلی جزئی، شخصی، احساسی، تجربی، اخلاقی صرف و غیر تعقلی محدود نموده‌اند. در حالی که دین، عبارت است از مجموعه گزاره‌ها و آموزه‌های دینی شامل حوزه‌های معرفت عقلی، شهودی، اخلاقی و عملی. بی تردید، این جریان شکاکیت دینی که مقارن با دوره رنسانس شدت گرفت و در قرن بیستم به اوج خود رسید، مسیحیت را بیش از هر دین دیگر مورد هجوم قرار داد، (بویژه مسیحیت غربی) در حالی که ادیان دیگر و بویژه اسلام، بسیار کمتر از مسیحیت در مقابل این هجوم مورد آسیب و صدمه قرار گرفت. ذکر ادله و علل این امر در این مقاله نمی‌گنجد.^۱

بحث از تکثرگرایی دینی در دوران معاصر نیز، یکی از عکس‌العمل‌هایی است که در راستای احیای مسایل دین پژوهی و دینداری مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است. تکثرگرایی دینی، با توجه به آنچه بر مسیحیت در دوره رنسانس، و پس از آن گذشت و منجر به مسایل مختلفی گردید، واکنشی مطلوب در راستای احیای نظریات دینی به حساب می‌آید.

دنیای مسیحیت، به ویژه مسیحیت غربی، با بحران جدی هویت دینی در دوره رنسانس مواجه گردید. بروز فلسفه‌های جدید تجربه‌گرا از یک سو، و نقض مبانی عرفانی از طرف دیگر، دینداری مسیحی را با بحرانی خاص مواجه کرد، در حالی که در حوزه معرفت‌شناسی اسلامی، تجربه هماهنگی و سنخیت و تکامل چند سویه علم و دین، و عقل و شهود، نه تنها تعارضی از این حیث به وجود نمی‌آورد، که حتی باعث تکمیل این جنبه‌ها با یکدیگر نیز می‌شد. سید حسین نصر در خصوص تفاوت ساختمان فلسفه اسلامی و فلسفه مسیحیت چنین می‌گوید (۱۹، صص: ۱۳-۲۱۲):

“مسیحیت انسان را به صورت اراده‌ای می‌دید که عقل بر او افزوده شده است و عقل به معنی مذهبی و فلسفی بودن انسان طریق نجات نبود. در اسلام جریان درست برعکس است، یعنی انسان عقلی است که اراده بر او افزوده شده است... اختلاف فلسفه اروپایی با فلسفه اسلامی که قرن‌ها سیر متشابهی داشته است این است که در مسیحیت آن عرفان که جنبه علمی داشت با اکهارت و عرفای بزرگ آلمان در اواخر قرون وسطی و اوایل دوره رنسانس از بین رفت. با از بین رفتن این‌ها یک نوع عرفان که هم دین و هم عقل باشد، از بین رفت و آنچه که به آن “میسیتسیم” می‌گویند در اروپا باقی ماند که فقط جنبه احساسات و عواطف دارد. به همین جهت انسان ناچار بود بین دو چیز یکی را انتخاب کند، یا یک راسیونالیسم فلسفی صرفاً استدلالی یا یک نوع میسیتسیم احساساتی دینی و وقتی دین ضعیف شد، در واقع چیزی که جای آن را گرفت این نوع مکاتب اگزیستانسیالیستی بود. پس در واقع یک نوع وحدت در فلسفه اسلامی، بین جنبه

تلاقی با واقعیت و شهود عرفان از یک سو و عقل از سوی دیگر وجود دارد که این وحدت حتی در قدیم هم در مسیحیت غربی کم بود و در چند قرن اخیر اصلاً دیده نمی‌شود^۳.

به هر صورت، یکی از عوامل بروز و ظهور نظریه تکثرگرایی و اهمیت یافتن آن در حوزه مسیحیت غربی، احیای دین و ایمان مسیحی است. تلاش‌های شلاپرماخر به عنوان نمونه‌ای شاخص در این خصوص قابل تأمل است. شلاپرماخر در عصری زندگی می‌کرد که مباحث عقلی در فضای فکری غرب افول کرده بود، و الهیات طبیعی نیز با ظهور فیلسوفانی از قبیل هیوم و کانت به شکست انجامیده بود، و یا در حالت خوش بینانه به حوزه اخلاق محدود شده بود. دین در چنین فضایی، کاملاً از حوزه معرفت نظری جدا شده بود. از سوی دیگر، علم نوین نیز رقیب جدی دین به حساب می‌آمد. برخی معتقدند که شلاپرماخر که تحت تأثیر رمانتیسم بود (صص: ۱۰-۱۳)، با طرح مبانی مسأله تکثرگرایی در صدد احیای دین مسیحی بود و این در حالی است که هیچ‌کدام از این اتفاقات در حوزه معرفت‌شناسی دینی اسلام رخ نداد.

به دلیل اتقان عقلی حوزه معرفتی اسلام و رویکرد عرفانی - شهودی و هم‌چنین سنخیت و هماهنگی ذاتی علم و دین در اسلام، گرایش به تکثرگرایی از اهمیت خاصی برخوردار نبود و خاستگاه‌ها و ریشه‌های تکثرگرایی دینی در غرب، اساساً در اسلام وجود نداشت. روشن است که وقتی آن خاستگاه‌ها و ریشه‌ها و سوابقی که در مسیحیت غربی منجر به چنین نظریاتی شد، در اسلام منتفی است، مخلوط کردن این مباحث با یکدیگر، و اسلامی کردن آنچه در اسلام مشکل و معضل نبوده است، مغالطه‌ای بزرگ و روشن است. اضافه بر این که، بنابر نظر نگارنده، نظریه "تکثرگرایی" (تکثرگرایی در دین و نه تکثرگرایی دینی) از ابتدای ظهور اسلام و تدوین معرفت اسلامی (و با تفسیر ویژه خود) مورد قبول و تأیید و پذیرش بوده است (۸، صص ۳۲۱-۳۳۹).

۳- در بحث از ریشه‌های تکثرگرایی، حتماً باید به تأثیر مسأله تعارض علم و دین در حوزه کلیسا و مسیحیت نظر داشت. تعارض علم و دین نیز همچون تعارض فلسفه و دین، متوجه مسیحیت، بویژه مسیحیت غربی بوده است. تلاش جدی اربابان کلیسا در انحصارگرایی مطلق مسیحیت در قرون وسطی و سیطره کامل کلیسا بر نهادهای اجتماعی باعث گردید که با شروع رنسانس، و آغاز پیشرفت‌های عمیق و سریع علمی بشر و هم‌زمان با گرایش فکری - فلسفی مکتب‌های تجربه‌گرای مطلق، (که بی شک فلسفه علوم تجربی مورد نیاز را تأمین می‌کرد) مسیحیت در وضعی منفعلانه قرار گیرد. حرکت اصلاحی کلیسا پس از آن شروع شد که حرکت متعصبانه اربابان کلیسا مبنی بر درستی مبانی و اصول اعتقادات دینی به علل مختلف، از جمله پیروزی‌ها و دستاوردهای عظیم علمی و موج علم‌گرایی به شکست انجامید. مسیحیت در این حرکت اصلاحی، بر آن شد که به اصلاحاتی

چند اقدام نماید، که متأسفانه به نتایجی از قبیل سکولاریزم، جدا انگاری دین و دنیا، و تعارض پذیرفته شده علم و دین انجامید (۳، صص: ۳-۶۲).

بی‌شک و به اذعان بسیاری از اندیشمندان و صاحب‌نظران، اسلام به دلیل دستگاه ویژه فلسفی تعقلی خود، رویکرد علمی خاص خود و تجربه هم‌سنخی علم و دین، به راحتی توانست در برابر این وضع جدید بشر مسایل را هضم و در دستگاه معرفتی خود بپذیرد. البته عقب‌ماندگی و ورشکستگی علمی مسلمانان از جهات دیگری و به علل و عوامل دیگری مربوط می‌شود و الا دستگاه معرفتی و ساختار فلسفی - شهودی دین اسلام، بر خلاف آنچه در مسیحیت قرون وسطی اتفاق افتاد، نه تنها هیچ تعارضی با علم و روش‌های بشری نداشت، که حتی مکمل و نقش‌آفرینی خاصی در این زمینه ایفا می‌کرد. بنابر آنچه به اجمال گفته شد، تکثرگرایی دینی یکی از حرکت‌های اصلاحی مسیحیت در احیای دین و دینداری در وضع کنونی بشر است. برخی نیز معتقدند که ظهور پلورالیسم دینی در غرب معلول ظهور نهضت دینی و تناقضات و درگیری‌های ناشی از چند شقه شدن غرب بین پیروان لوتر و کالون و کاتولیک‌ها است که یکی از نتایج این نزاع‌ها، جدایی دین از دولت بود و همین جدایی دین و دولت، یکی از عوامل رشد تکثرگرایی بوده است (۱۶). اگر چه نظریه فوق از جانبی صرفاً تاریخی، شواهد و مستندات قابل قبول دارد، اما باید توجه داشت که این نگرش همان است که حوزه پلورالیسم را به زندگی مسالمت‌آمیز پیروان ادیان با یکدیگر فرو می‌کاهد و روشن است که میان پلورالیسم دینی با آنچه تساهل و تسامح مسالمت‌آمیز گفته می‌شود تفاوت ماهوی زیادی وجود دارد.

۴- برخی معتقدند تکثرگرایی دینی از جمله نظریاتی است که از اعتقاداتی نشأت می‌گیرد، و یا حداقل با آن‌گونه دستگاه‌های معرفتی سازگار است که در راستای احیای و سرگرفته شدن هم‌سنخی بین دین و فلسفه شکل گرفته است. این دستگاه‌های معرفتی دو هدف عمده را دنبال می‌کنند. نخست بازگرداندن فلسفه به نقش سازنده متافیزیک و دیگر حفظ اندیشه دینی در حدود و ثغور عقلانیت. اینان معتقدند که تدوین الهیات فلسفی تیلیخ و هم‌چنین فلسفه پوپش وایتهد از جمله این نظریات است (۲۹، صص: ۴-۳۰۳). ذکر این نکته از آن جهت حایز اهمیت است که برخی اصول، مبانی و استدلال‌هایی که در تکثرگرایی دینی بدان استناد می‌شود، متأثر از برخی مکاتب یاد شده است که البته عمدتاً خود واکنشی در قبال فلسفه‌های تعقلی و روی آوردن به فلسفه‌های تجربه‌گرا می‌باشد.

۵- یکی دیگر از دلایل اقبال برخی اندیشمندان و متفکران حوزه معرفت‌شناسی غربی به مسأله تکثرگرایی، از توجه جدید غرب به مسایل دینی و دین‌پژوهی ناشی می‌شود. این رویکرد جدید به نحوی است که برخی معتقدند حتی انحصارگرایی نیز، که در مقابل تکثرگرایی به کار می‌رود، پدیده‌ای جدید است. اینان معتقدند اگر چه بین این تلقی از انحصارگرایی جدید و آنچه در سنت مسیحیت وجود دارد، تفاوت چشمگیری وجود دارد،

اما چنین پنداشتند که بحث از تکثرگرایی مذهبی همان قدر جدید است که بحث از انحصارگرایی دینی. اگرچه در صحت و سقم این نظر باید مذاقه و تأمل بیشتری داشت، اما رویکرد توجه به دین، در ابعاد مختلف آن، در حوزه‌های فلسفی معاصر غرب از شدت رو به تصاعدی برخوردار است. شاید بتوان عصر حاضر را عصر بازنگری و بازگشت به دین نامگذاری کرد، به نحوی که امروزه دین پژوهی به شیوه علمی و با استفاده از روش‌های متبع در علوم اجتماعی و انسانی و حتی علوم طبیعی، جزو پیشرفته‌ترین تحقیقات، و رشته‌های دانشگاهی است. گرایش عظیم دانشگاه‌های غربی بویژه در آمریکا و اروپا، شاهدی بر این مدعا است (۱۹، صص: ۳-۲۶۲). بی شک، گرایش به نظریاتی از قبیل تکثرگرایی دینی در این مسیر از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا از جمله نظریاتی است که می‌تواند مسیحیت را از مهجوریت خارج و آن را در عرض ادیان بزرگ فعلی که بعضاً دوران سقوط و رکود مسیحیت را نداشته‌اند، قرار دهد. بخصوص با توجه به سنت قدیمی مسیحیت در اعتقاد به انحصارگرایی مطلق دینی، توجه به تکثرگرایی دینی می‌تواند در مسیر احیای دین و دینداری در مسیحیت مؤثر و مفید واقع شود. البته نگارنده تا اندازه‌ای به این فرض گرایش دارد که حتی تکثرگرایی دینی مطرح شده از سوی برخی متألهین مسیحی، در راستای احیای رویکرد انحصارگرایی دین مسیحیت می‌باشد.

از طرف دیگر، چون مسیحیت غربی بسیاری از حقایق خود را فراموش کرده بود و در پاره‌ای موارد خود را تسلیم تفکرات مادی گرایانه کرده بود، تعداد زیادی از اندیشمندان غربی در صدد جستجوی ادیان و حکمت‌های شرقی برآمدند (همان، صص: ۲۵۱-۱۶۶). اگر چه متفکران غربی، به دلیل ضعف معنویت، و روحیه متعالی لازم در تتبع ادیان شرقی، توفیقات چندانی به دست نیاوردند، اما به هر حال نظریه‌های جدید را تحت عنوان تبادل اندیشه‌های دینی و یا به تعبیری تکثرگرایی دینی مطرح کردند. اکنون و پس از توجه به چند اصل یادشده، محورها و شاخصه‌های اصلی بحث از تاریخچه و خاستگاه نظریه تکثرگرایی دینی در حوزه معرفتی مسیحیت و اسلام مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. بررسی ریشه‌ها و خاستگاه‌های تکثرگرایی دینی در حوزه معرفت

شناسی مسیحیت

تکثرگرایی دینی، و رواج و نضج و رشد چنین نظریه‌ای در غرب اساساً ماهیتی مسیحی مآبانه دارد. این بدان معنا نیست که این نظریه در اسلام غیرقابل قبول است، بلکه بدان معنا است که اسلام، ماهیتاً و ذاتاً با مسأله تکثرگرایی دینی (با تفسیری خاص) هم سنخ و همسو است. بنابراین اعتقاد به تکثرگرایی از دیدگاه مبانی اسلامی، به هیچ وجه،

واکنش و یا عکس‌العمل پدیده‌های سیاسی، اجتماعی، تاریخی و یا معرفتی نبوده است، در صورتی که عوامل اجتماعی و فرهنگی مختلفی در رشد و نضج نظریه تکثرگرایی دینی مسیحیت مؤثر بوده است. برای یافتن شواهدی چند در این خصوص و تبیین خاستگاه و تاریخچه بحث در حوزه معرفت‌شناسی کلامی مسیحیت، به موارد ذیل اشاره می‌شود.

۱- اگر نظریه تکثرگرایی دینی را به نوعی، واکنش و یا عکس‌العمل نظریه انحصارگرایی دینی قلمداد کنیم، بی‌شک علل و عوامل اصلی بروز چنین نظریه‌ای در حوزه مسیحیت کاملاً توجیه‌پذیر است. مسیحیت، بر خلاف ادیان بزرگ دیگر از قبیل یهود و یا اسلام، بیشتر در معرض آسیب‌های ناشی از انحصارگرایی دینی بوده است. البته ذکر دلایل و عوامل بروز چنین وضعیتی در دنیای مسیحیت، بحث مستقل مفصلی می‌طلبد که در این مختصر نمی‌گنجد، اما مهم آن است که در این بررسی تاریخی، تا حدودی می‌توان به ریشه‌ها و خاستگاه‌های تکثرگرایی دست یافت. در قرون وسطی، که دوران مهمی در بررسی تحولات مسیحیت است، انحصارگرایی تا جایی اوج دارد که در تقید به ظواهر نصوص کتاب، حتی حضرت موسی و یا حضرت ابراهیم نیز اهل بهشت شمرده نمی‌شوند، چرا که فاقد غسل تعمید بوده‌اند و از این رو پاره‌ای متکلمان مسیحی معتقد بودند که حضرت عیسی برای نجات آنها اقدام خواهد کرد (۱۵، صص: ۱۵-۱۳). نص‌گرایی افراطی مسیحی یکی از عوامل بروز انحصارگرایی در دنیای مسیحیت بوده است. بسیاری از متکلمان مسیحی، اعتبار مطلق مسیحیت و عدم اعتبار دیگر ادیان را بر برخی آیات انجیل که ظاهراً می‌تواند مبنای چنین استنباطی قرار گیرد، مبتنی می‌کنند. مثلاً در انجیل یوحنا آمده است «من داده حقیقت و حیات هستم»، «کسی به پدر آسمانی نمی‌رسد مگر به وسیله من...» و یا جملات مشابه که در کتب مقدس مسیح به چشم می‌خورد (۲، ص: ۱۴۳ و صص: ۳-۴۰۲). غلو در انحصارگرایی مسیحیت به حدی است که حداکثر جهشی که در این مقوله انجام گرفت، عقیده به معذوریت و عدم گناهکاری پیروان سایر ادیان، بعد از توصیف مسیحیت به یگانه دین حقیقی بود. چنان‌چه پاپ در سال ۱۸۵۴ میلادی اظهار کرد که هر چند کلیسای کاتولیک یگانه سفینه نجات است، اما با این حال کسانی (دین‌داران غیر مسیحی) که دین حقیقی را نشانند، نزد خداوند گناهکار نیستند.

انحصارگرایی مسیحیت به قدری در کلام مسیحی رسوخ دارد که در پاره‌ای نظریات جدید نیز براهینی در اثبات انحصارگرایی، به چشم می‌خورد. به عنوان مثال، کارل بارث (۱۸۸۶-۱۹۶۸) شریعت و تجلی را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. وی معتقد است که شریعت تلاش مستمرانه و متکبرآمیز انسان است و با تجلی و انکشاف خداوند در تضاد است، و رستگاری منحصرأ در گرو تجلی راستین خداوند است. البته تنها یک تجلی وجود دارد، و آن همانا تجلی میثاقی و تجلی اراده اصیل خداوند می‌باشد. روشن است که بشر بدون عیسی مسیح و مستقل از او نمی‌تواند به این تجلی نایل شود. بارث قبول دارد که

ادیان دیگر واجد برخی حقایق و آرمان‌های اخلاقی می‌باشند، و حتی قبول دارد که مسیحیت نیز فی ذاته دین بر حقی نیست، اما مدعی است که وجود منحصر به فرد عیسی مسیح موجب آن شده است که مسیحیت محمل دین حق باشد، به نحوی که خداوند در حدوث عیسی مسیح حقیقت را متجلی ساخته است (۵، صص: ۳-۴۰۲). تعبیر معروف «مسیحیان بدون عنوان» در ارتباط با چنین نظریه‌ای شکل گرفته است. چنین تفسیری در واقع رویکردی جدید از انحصارگرایی سنتی در مسیحیت است.

کارل رانر (۱۹۸۴-۱۹۰۴) معتقد بود مسیحیت دین مطلق است، و از راه هیچ دین دیگری نمی‌توان به رستگاری رسید. اگرچه صاحب نظران اعتقاد رانر را به نوعی شمول‌گرایی تفسیر کرده‌اند، اما حقیقت آن است که این تفسیر از شمول‌گرایی خود منشعب از این اعتقاد است که تنها دین حقیقی و یگانه راه نجات در دین مسیحیت نهفته است و حقایق ادیان دیگر در گروهی حقیقت مطلق مسیحیت معنا دار است.

همان‌طور که با ذکر دو نمونه بالا روشن می‌شود، مسأله انحصارگرایی دینی که ریشه و قدمت طولانی در تاریخ مسیحیت دارد، در دوران معاصر نیز، به شکلی جدید تجلی یافته است. به همین جهت، برخی معتقدند پلورالیسم مذهبی در مقابل سنت گرایی جدید مطرح است. به دلیل آسیب‌های مختلف ناشی از انحصارگرایی از قبیل نص‌گرایی افراطی، تعارض علم و دین، بحران معنویت در مسیحیت، عدم پاسخگویی دین به مسایل بشری، مشکلات معرفت‌شناختی دین و برخی مسایل مشابه دیگر، گرایش به تکثرگرایی و تکثرگرایی دینی، و اندیشه‌های پلورالیستی به عنوان انقلاب کپرنیکی در الهیات خوانده شده است (۲۳؛ صص: ۱-۱۳۰). جان هیک در تبیین وجه تسمیه تکثرگرایی به انقلاب کپرنیکی، معتقد است همان‌طور که کپرنیک در نظریه انقلابی خود، بنای نجوم بطلمیوس را ویران کرد و به جای زمین محوری، نظریه خورشید محوری را جایگزین کرد، در انقلاب کپرنیکی دین نیز، باید ایمان به خدا در مرکز اعتقادات قرار گیرد و عقاید خاص ادیان به منزله کراتی تلقی شود که بر محور خداشناسی گردش می‌کنند (همان و ۶، صص: ۱۵-۱۱).

اگر چه انحصارگرایی و مطلق‌گرایی تنها عامل بروز بحران دینی دوران معاصر نیست، اما قایلین به تکثرگرایی معتقدند که یکی از عوامل اصلی بسیاری از بحران‌های معنوی دینی دوران معاصر معلول دیدگاه انحصارگرایی و یا تبعات و لوازم ناشی از آن است (۲۵، صص: ۳-۱). بنابراین، اگر چه به دلیل رسوخ انحصارگرایی در مسیحیت، انفکاک آن از مسیحیت، تقریباً ناممکن است، اما گرایش به نظریات پلورالیستی در جهت احیا و اصلاح فکر دینی مسیحیت در غرب از اهمیت چندانی برخوردار شده است. این اهمیت تا جایی پیش رفته است که برخی معتقدند گرایش جدید مسیحیت غربی به تکثرگرایی که به دلیل افول دین در جوامع غربی صورت پذیرفته است، یکی از گام‌های احیای انحصارگرایی مسیح است (۱۰، صص: ۲۵-۵). ذکر این نکته نیز لازم است که اگر چه گرایش به نظریه

بحثی تطبیقی پیرامون بررسی ریشه‌ها، پیش‌زمینه‌ها، و خاستگاه‌های نظریه ۳۱

تکثرگرایی در مسیحیت، جدید است، اما قدم‌های کوتاه و ریشه‌های ضعیفی از پلورالیسم را می‌توان در سوابق دین مسیح جستجو کرد. چنان‌چه بنا به گفته اسقف اعظم ارتدکس، یانیس مسکینوس از نخستین کسانی بوده است که ایده تفاهم و تبادل ادیان را مطرح کرده است، و یا یوحنا دمشقی در سده هفتم و هشتم هجری رساله‌ای در این زمینه تألیف کرده است (۱۴، صص: ۱۷-۱۴). اما به هر حال وجه غالب رویکرد مسیحیت پس از وفات حضرت مسیح(ع) رویکردی انحصارگرایانه بوده است.

۲- جدا از بررسی‌های تاریخی، بی‌شک بررسی مبانی و پایه‌های معرفتی تکثرگرایی در غرب، کمک شایانی به فهم خاستگاه‌ها و ریشه‌های آن می‌کند. اگر چه این بحث، و استنباط دقیق از مبانی معرفتی جای تفصیل و تأمل دقیق‌تر دارد، اما با نگاهی گذرا به آنچه در حوزه‌های معرفتی بر مسیحیت گذشته است، علل و عوامل بروز نظریه تکثرگرایی، و برخی نظریات جدید و مشابه در حوزه معرفت دینی آشکار می‌گردد.

برخی معتقدند بسیاری از مسایل جدید در کلام و الهیات مسیحی معلول رواج جریان شکاکیت در حوزه معرفت انسانی، بویژه معرفت دینی است. اگر چه مقارن با دوره رنسانس و با تلاش‌های افرادی چون بیکن، لاک، بارکلی، هیوم، کانت و بعدها جریان‌هایی چون پوزیتویسم، شکاکیت در اوج خود قرار گرفت، اما نباید ریشه‌های آن را در قرون وسطی نادیده گرفت. البته قرون وسطی دوره رواج اندیشه شکاکانه نبوده است، اما رگه‌ها و پیش‌زمینه‌هایی از آن به صورت پراکنده به چشم می‌خورد. بعدها دوران شکوفایی جریان شکاکیت که باعث ایجاد تردیدهایی جدید در مباحث دینی گردید، از آن‌جا آغاز شد که هیوم با تردیدهای بنیان براندازش در باب علیت، شناخت جزئی را مورد خدشه قرار داد، و در نهایت کانت را به فلسفه نقادی کشاند. در ادامه این جریان عقل‌گریزی و عقل‌ستیزی، مکاتب اگزیستانسیالیسم، پوزیتویسم، پوزیتویسم منطقی و فلسفه‌های تحلیل‌زبانی به منصفه ظهور رسید. در این سیر، الهیات در مغرب زمین راه سخت و دراز و پرفراز و نشیبی را طی کرد، و بعضاً دچار آسیب‌های جدی نیز شد. البته در این‌جا قصد بر آن نیست که دستگاه‌های معرفتی مختلف مورد ارزیابی قرار گیرد، بلکه صرفاً تأکید بر آن است که دستگاه‌های معرفتی متناسب با نظریه تکثرگرایی دینی معرفی شوند، تا از این طریق به ریشه‌ها و خاستگاه‌های آن توجه شود.

۱-۲- نظریه تکثرگرایی دینی با آن مجموعه از دستگاه‌های معرفتی قابل تطبیق است که در نظریه معرفت‌شناسی، به نسبت در فهم، و حتی نسبت در حقیقت‌قایل باشد. از این رو، دیدگاه کانت و بویژه دیدگاه‌های نوکانتی (۱۷، صص: ۴۳-۱۱۳)، بهترین محمل قبول و اثبات نظریه تکثرگرایی دینی است. جان هیک در خصوص تأیید این فلسفه معرفت‌شناختی، تأکید فراوان دارد که نشان از تأثیر نظریه تکثرگرایی از تفکیک معروف “نومن” از “فنونم” کانت است. قابل ذکر است که میان فلسفه‌های نسبی‌گرایانه با آنچه کانت بدان

قابل است، تفاوت چندانی وجود دارد، اما این دو کاملاً به یکدیگر وابسته‌اند. البته فلسفه کانت نیز به نوبه خود، متأثر از مکاتب قبل از خود، به ویژه نظرات هیوم در باب علیت است. ۲-۲- تلقی جدید از ایمان یکی دیگر از خاستگاه‌های نظریات تکثرگرایی است. از دوره‌ای که نقش عقلانیت، استدلال و برهان در نظریات دینی کم رنگ و بی اثر شد، مقوله ایمان از امری استدلالی و عقلی به مقوله‌ای تجربی، شخصی و احساسی - عاطفی تغییر هویت داد. در این خصوص به نقش شلایرماخر باید توجه جدی مبذول کرد. وی با طرح مسأله تجربه دینی، و به دنبال آن نظریه تکثرگرایی دینی، در واقع به دنبال احیای دین مسیحیت بود. تلاش شلایرماخر، و به دنبال آن رواج و رشد نظریه تجربه دینی، یکی از خاستگاه‌های مهم معرفتی نظریه تکثرگرایی است. البته نظریات تجربه‌گرایانه دینی خود متأثر از فلسفه‌های پوزیتیویستی، مکاتب اگزیستانسیالیسم، و حتی جریان‌های غیر فلسفی است، که در جای خود قابل بررسی و تأمل فراوان است.

۳-۲- نقش و تأثیر حوزه‌های فلسفه سیاسی بر تکثرگرایی را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. اگر چه اثبات ارتباط مستقیم و تنگاتنگ آن خالی از اشکال نیست، اما مسلم است که تکثرگرایی دینی و رواج و نضج و رشد آن در دنیای مسیحیت، بویژه مسیحیت غربی، با مقولاتی از قبیل لیبرالیسم، و به خصوص سکولاریزم ارتباط تنگاتنگ دارد. شاید بتوان تا حدودی این فرضیه را اثبات کرد که لیبرالیسم غربی واکنشی در برابر دین بوده است. جامعه غربی تا اواخر قرون وسطی، جامعه‌ای متعادل و متوازن بود. اخلاق، دین، سیاست، اقتصاد، فلسفه و علم همگی مصبوغ به صبغه انحصار بوده است، و دین یگانه منبع معرفت به شمار می‌رفته است. لیبرالیسم در این فضای فکری واکنشی علیه انحصار دین بود. از این دیدگاه، چنین واکنشی در قبال دین، خود باعث رشد و تقویت مبانی سکولاریزم در غرب شده است (۱۳، صص: ۲-۲۰).

۴-۲- رواج نظریات مختلف در حوزه فلسفه علم و تأثیر آن بر حوزه‌های معرفتی و بویژه معرفت دینی از عوامل و علل دیگر بروز مبانی نظریه تکثرگرایی بوده است. مسایل مربوط به اثبات پذیری و ابطال پذیری، و به خصوص صدق و کذب گزاره‌ها موجب آن شد که برخی در این وادی به اثبات ناپذیری و در نهایت به بی معنانگاری گزاره‌های دینی روی آورند، و الزاماً به رویکردهای جدیدی از مسأله زبان دین، به ترمیم آنچه از دست رفته بود بپردازند. اگر چه برخی در این جریان فکری حکم بی معنا انگاری گزاره‌های دینی را نپذیرفتند، اما به هر حال با تأکید بر اثبات ناپذیری گزاره‌های دینی، یک نتیجه واحد را در حوزه معرفت دینی به بار آوردند. بدیهی است توجه به نظریه‌های زبانی و ابتناء تکثرگرایی بر آن، واکنشی در راستای گذر و رهایی از این قبیل شبهات جدی فلسفی بود.

۵-۲- شاید بتوان مسأله تعارض علم و دین را که ریشه عمیقی در الهیات و کلام مسیحیت دارد، به عنوان نقطه عطف و عزیمت تمام الهیات و کلام مسیحیت به رویکردهای

جدید کلامی قلمداد کرد. اگر چه اثبات و یا رد ادعای فوق نیاز به تأمل و بررسی دقیق و تفصیلی دارد، اما آنچه مسلم است این که تحولات دینی همراه با عصر علم‌گرایی مطلق در قرن ۱۷ و قرون بعدی تأثیر منفی متعددی در حوزه دینی مسیحیت گذاشت. این تعارضات که به طور کلی با کارهای درخشان گالیله و نیوتن شروع شد، چنان با سرعت پیش رفت که پس از چندی، مسیحیت در بحران عمیق معنوی خود که عمدتاً از کلام خاص خود، و نه از پیشرفت علم حاصل می‌شد، گرفتار آمد. شاید بتوان گفت تمامی حرکت‌های اصلاحی مسیحیت در جهت احیا و بازیابی جایگاه از دست رفته خود در این دوران بود. نارسایی مفاهیم دینی کلیسا، محتوای خرافی و ضد علمی کتب مقدس تحریف شده، برخوردهای تعصب آمیز اربابان کلیسا با دانشمندان، نص‌گرایی افراطی، و برخی عوامل دیگر در بروز این تعارض نقش داشته است (۲۲، صص: ۲۲-۳۸). کلیسا در واکنش به این تعارض و در طی قرون ۱۷ به بعد، مسیر سختی را طی کرد، و نظرات متنوع و متعددی را در خود پذیرفت که طرح آن در این مختصر نمی‌گنجد (۴).

۳. بررسی پیشینه و خاستگاه تکثرگرایی در اسلام

آنچه درباره تکثرگرایی دینی در حوزه مسیحیت به اجمال گفته شد، نشان از آن دارد که تکثرگرایی اساساً و ماهیتاً ریشه‌ای مسیحی دارد، بدین معنا که اگر تکثرگرایی دینی را واکنش طبیعی و یا غیر طبیعی به حوزه معرفتی و دینی مسیحیت، بویژه در غرب بدانیم، به هیچ وجه تسری این بحث به اسلام قابل قبول و توجیه نیست. به عبارت دیگر، نه زمینه‌ها و خاستگاه‌های این بحث در مسیحیت در مورد اسلام اتفاق افتاده است، و نه اساساً میانی معرفت‌شناسی اسلامی با تکثرگرایی در تنافی و تضاد است. بنابراین باید توجه کرد که اسلامی کردن تکثرگرایی با ریشه‌ها و خاستگاه‌های غیر اسلامی آن، موجب خلط مباحث و عدم توجه به ریشه‌ها و خاستگاه‌ها است. به عبارت دیگر اگر از تکثرگرایی در اسلام بحث می‌شود، اساساً و ماهیتاً با مبنای دیگری مورد توجه قرار می‌گیرد، و ریشه‌های مسیحی گونه آن باید از آنچه در اسلام مورد قبول است، جدا شود. عدم توجه به این مسأله موجب آن شده است که برخی نویسندگان در این زمینه به مغالطه‌ای بزرگ دچار شوند که در جای خود باید مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد. اینک به چند نکته اساسی اشاره می‌شود:

۱- آنچه تحت عنوان انحصارگرایی در مسیحیت ریشه دوانیده است، اگر چه به انحاء مختلف در مورد همه ادیان صادق است، اما اساساً در اسلام با مبنای دیگری به کار رفته است. حتی مدافعین نظریه انحصارگرایی در اسلام، هیچ‌گاه منکر اصالت ادیان غیر تحریفی نبوده‌اند. این از آنجا ناشی می‌شود که بنیان معرفت اسلامی در حوزه دین پژوهی بر انحصارگرایی استوار نبوده است، بر خلاف آنچه در مسیحیت بلافاصله پس از وفات عیسی

مسیح(ع) در دین حضرت عیسی(ع) اتفاق افتاد. بنابراین اگر تأکید و افراط غیر معقول مسیحیت را در انحصارگرایی نجات و رستگاری به عنوان عاملی در ایجاد نظریه‌های تکثرگرایی بدانیم، این ریشه و خاستگاه هرگز در حوزه معرفت اسلامی ریشه نداشته است، و ماهیت معارف اصیل اسلامی بویژه قرآن مجید، همواره بر اصالت و حقانیت ادیان الهی بشر تأکید داشته است.

۲- دین اسلام در حوزه معرفتی نیز به مراتب کمتر از مسیحیت دستخوش تحولات، تغییرات و آسیب‌ها بوده است. تطابق دین اسلام با مبانی عقلی، و هم چنین همخوانی این دین با مقوله علم موجب آن شد که هیچ‌گاه دین اسلام دچار آسیب‌های فراوان، چنان‌چه با شروع دوره رنسانس در مسیحیت اتفاق افتاد، نشود. البته اگرچه دوره رنسانس عامل جدی بسیاری از مشکلات به وجود آمده در مسیحیت بود، اما نباید به عوامل درون ذاتی مسیحیت در قرون وسطی بی توجه بود. تأکید بر نص‌گرایی افراطی، تبدیل عرفان دینی به مظاهر بی‌روح کلیسایی، تقدس‌گرایی غیر معقول اربابان کلیسا، تفسیر و تأویل شخصی، و برخی عوامل دیگر باعث رکود جدی و بحران معنویت در حوزه مسیحیت شد. با شروع قرن ۱۹، و ورود به قرن حاضر، مسیحیت ناچار بود که با تماس و ارتباط با مشرق زمین و طرح نظریاتی از قبیل تکثرگرایی به احیا و اصلاح تفکر دینی بپردازد. سید حسین نصر در این خصوص چنین معتقد است (۱۹، صص: ۶۹-۲۵۲):

“تمدن اروپایی دوره رنسانس اولین قدم را در راه در هم شکستن وحدت دینی و معنوی قرون وسطی برداشت. بر عکس آنچه بسیاری از مسلمانان می‌پندارند، دوره قرون وسطی تنها دوره تاریخ تمدن اروپا است. در عرض دو هزار سال اخیر که شباهت بسیاری به تمدن‌های شرقی از جمله تمدن اسلامی دارد؛ یعنی دوره‌ای که در آن تمدن و حیات انسانی مبتنی بر دین و ایمان بوده، تمامی شوون و مراتب حیات آدمی، از زندگی روزانه گرفته تا معماری، هنر، علوم و فلسفه با روح دین آمیخته بود و از اصول وحی الهام می‌گرفت. عصر رنسانس بشر را به جای خداوند، معبود قرار داد. منتهی بشری که دیگر، ملائکه هبوط کرده الهیات مسیحی قرون وسطی نبود، بلکه خود را موجودی زمینی می‌شمرد و زمین را جایگاه و وطن طبیعی خود می‌دانست.

پیروزی نظریات مادی آن چنان به نظر می‌رسید که استدلالیون قرن هیجدهم مانند بیل و فلاسفه دایره‌المعارفی فرانسه به طور کلی دیگر مقام و منزلتی برای دین در آینده قایل نبودند. به همین نحو در قرن نوزدهم، فلسفه‌هایی پدید آمد که یا به کلی منکر دین می‌شد مانند فلسفه مارکس، یا خود مذهبی دروغین جایگزین ادیان آسمانی می‌کرد، مانند مکتب تحصلی اگوست کنت که با انکار ارزش مثبت دین و الهیات آغاز شد و با یک مذهب جدید خاتمه یافت.

لکن از آنجا که نمی‌توان آنچه را که واقعیت دارد، انکار کرد، احتیاج بشر به معنی در همان بحبوحه فلسفه‌های مادی در قرن نوزدهم به صورت نهضت رمانتیک در شعر، در انگلیس و فرانسه و نیز فلسفه در آلمان ظهور کرد، اما از آنجا که این نهضت‌ها فاقد زمینه قوی فلسفی و عرفانی بود، نتوانست در مقابل سیل مادی‌گری عرض اندام کند.

در همین زمان نتایج اولین تماس مغرب زمین با حکمت و ادیان مشرق زمین به تدریج آشکار می‌شد. ترجمه اوپانیشادها از فارسی به لاتین، اثری عمیق در شاعر انگلیسی بلیک گذاشت و نابغه‌ای عارف و حکیم همچون گوته، تصوف اسلامی را گرامی داشت.

به تدریج ادیان شرقی در مقابل خلاء معنوی مغرب زمین جلوه خاصی کرد... قرن بیستم دوره‌ای است که در اثر از بین رفتن ایمان مطلق اروپایی به مادیت و ارزش‌های مادی تمدن جدید، تا حدی محیط مساعدتری جهت ترویج دین به وجود آمده است...

و چون مسیحیت غربی بسیاری از حقایق خود را فراموش کرده است و حتی در چند سال اخیر به جای این که راهی کاملاً مشخص و مجرد از افکار متداول امروزی ارائه دهد، خود را تسلیم مدهای فکری روز کرده است. بسیاری از اشخاص فکور در مغرب زمین در جستجوی ادیان و حکمت‌های شرقی هستند و از آنجا که فاقد نظم و تربیت معنوی می‌باشند و قدرت تمیز بین حقیقت و افکار کاذب حقیقت نما را در این امور ندارند، زمینه را برای انواع و اقسام مذاهب جعلی دروغین آماده ساخته اند...

آنچه از بیان فوق استنباط می‌شود این است که با بحران دینی به وجود آمده در حوزه غرب و رو آوردن به ادیان شرقی و گرایش به ادیان دیگر، زمینه برای احیای دین مسیح فراهم گردید. بنابراین بدیهی است تکثرگرایی دینی که خود ریشه در اصالت ادیان دیگر دارد، در این راستا از اهمیت خاصی برخوردار شود. اما مهم این است که بحران معنوی شدید به وجود آمده در غرب و گرایش‌های بعدی آن هیچ‌گاه در حوزه اسلام اتفاق نیفتاد، و اسلام همواره با تأکید بر معنویت همراه با عقلانیت، زمینه تعدیل این دو مقوله را حفظ و در جهت تقویت آن کوشیده است.

۳- از دیدگاه مبانی معرفت‌شناسی اسلامی، عقل و طبیعت دو ابزار مهم شناخت تلقی شده‌اند (۲۰، صص: ۹-۷۷ و ۷). اگر چه قرآن کتاب طبیعی و طبیعت‌شناسی نیست، و از طرفی نمونه‌های علمی مطرح شده در قرآن صرفاً نمونه‌هایی از عالم خلقت می‌باشد، اما قرآن با تأکید بر طبیعت، آن را به منزله ابزاری جهت شناخت، معرفی و بر آن تأکید فراوان کرده است (۱۸، صص: ۳۷-۹). عقل نیز چنین موقعیتی برای شناخت دارد. ذکر این نکته از آن جهت حایز اهمیت است که توجه شود تعارض بنیادین به وجود آمده بین وحی مسیحی

و عقل از یک طرف، و علم و دین از طرف دیگر، به هیچ وجه به حوزه معرفت شناسی اسلامی قابل سرایت نیست، و آنچه در مسیحیت اتفاق افتاد، خاستگاهها و ریشه‌های خاص خود را داشت، و آثار خود را بر جای گذاشت، و منجر به نظریاتی از قبیل تکثرگرایی شد. اما در اسلام اساساً این خاستگاهها ریشه‌دار نبوده است، و تعارضات علم و دین، ماهیتاً در اسلام وجود نداشته است. اسلام با تأکید بر مقوله علم، و گرایش به طبیعت‌گرایی به عنوان ابزاری برای شناخت، این مسأله را برای خود تبدیل به مسأله‌ای مهم و در خور توجه کرده بود. تأکیدات فراوان قرآن کریم، و هم چنین مجموعه احادیث و روایات، انگیزه اول حرکت مسلمانان جهت رو آوردن به کسب علم و دانش بود. حرکت‌های ترجمه قرون اولیه اسلام، و سپس تلاش‌های ابداعی مسلمانان و تبدیل ممالک اسلامی به کانون دانشمندان و اندیشمندان علوم مختلف صرفاً از بنیان توجه اسلام به این مقوله ناشی می‌شد (۲۷ و ۹). روشن است که رکود بعدی مسلمانان در کسب دانش و انتقال علوم مختلف از حوزه اسلام به غرب معلول دلایل دیگری است که هیچ ارتباطی به ماهیت و مبانی اسلامی در تأکید و ترغیب به علم‌گرایی و طبیعت‌گرایی ندارد.

بنابراین، اگر مسیحیت با تحول علمی دستخوش تغییرات دینی زیادی شد، در اسلام هیچ تأثیر جدی در این زمینه بروز نکرد. بنابراین آثار و تبعات ناشی از رنسانس و تعارض علم و دین، عمدتاً و غالباً مسیحی مآبانه است، و قابل تسری در حوزه اسلام نیست. هم چنین پیدایش مکاتب فکری جدید، و تفاسیری در دین پژوهی نیز معلول همان سابقه مسیحی گونه است. البته روشن است که این مسأله به معنای نادیده گرفتن تحولات دینی نیست، بلکه بدین معنا است که با دقت در خاستگاهها و ریشه‌های بروز نظریات، از خلط مباحث جلوگیری شود. به عبارت روشن‌تر، در نظریه‌های مثل تکثرگرایی دینی که ریشه‌ها و خاستگاه‌های خاص مسیحی مآبانه دارد، نباید مباحث، آثار، لوازم و تبعات آن، به معرفت شناسی اسلام تسری داده شود.

به عنوان نمونه‌ای شاخص، تأکید بر علم آن هم علم دینی، حتی در مقولات طبیعی همواره مورد تأکید اسلام بوده است (۲۶: صص: ۷۳-۱۲۹)، و هیچ‌گاه تعارض به وجود آمده در حوزه مسیحیت با مبانی و خاستگاه‌های اسلامی قابل قبول نیست. بنابراین حمل آثار چنین قضیه‌ای با چنان خاستگاهی به مسایل اسلام که اساساً دارای چنان مبنا و یا ماهیتی نیست، مغالطه‌ای است آشکار و بین.

در مورد رابطه دین و عقل نیز باید توجه داشت که عقل در اسلام، همواره یکی از ابزارهای مهم شناخت شمرده شده است. هیچ‌گاه الهیات عقلی در حوزه اسلام رو به افول نبوده است، و مکاتب پوزیتویستی تأثیر جدی در حوزه الهیات عقلی در اسلام بر جای نگذاشته است. جالب توجه آن که در کنار این توجه و تأکید بر عقلانیت، شهود، اشراق و

معنویت نیز سهم خود را دارا بوده است، و این همراهی و تعادل در عقل و شهود از ممیزات منحصر به فرد دین اسلام است.

از نکات فوق قابل استنباط است که نظریه تکثرگرایی همانند بسیاری از نظریات جدید در حوزه کلام جدید و فلسفه دین اساساً خاستگاهی مسیحی دارد، و سرایت آن به مبانی اسلامی که بر اصول دیگری استوار است، مغالطه و اشتباهی فاحش است. مجدداً تأکید می‌شود که این بدان معنا نیست که نظریه تکثرگرایی در اسلام، با تفسیر خاص خود، غیر قابل قبول است، بلکه بدین معنا است که آن اسباب و علل و عواملی که باعث بروز این نظریه و نظریات مشابه در دین مسیحیت گشته است، اساساً و ماهیتاً در تعالیم اسلامی منتفی و غیر قابل پذیرش است. بنابراین تسری آن مبانی به مباحث معرفتی اسلام، غیر منطقی، و به دور از واقعیات دینی اسلام است. قابل ذکر است که مؤلف معتقد است تکثرگرایی با تفسیری خاص، مبنای مورد قبول خود را در قرآن و احادیث دارد، و اساساً اسلام منادی تکثرگرایی است، منتها نه از آن جهت که واکنش یا عکس‌العمل و یا نتیجه قهری و یا طبیعی سلسله‌ای از حوادث باشد، بلکه بدین معنا که خود مبنایی مستقل، و ماهیتی روشن و تفسیر و تعریفی ویژه در تعالیم اسلامی دارد.

بنابراین، تکثرگرایی دینی اساساً مسأله‌ای مسیحی است و اعتقاد به کثرت‌گرایی دینی در اسلام (البته با تفسیری خاص)؛ اساساً به دلایل و علل و مشکلاتی که در حوزه دینی بروز کرده باشد، چنانچه در دین مسیح اتفاق افتاد، باز نمی‌گردد. به عبارت دیگر، نه تضاد بین دین و فلسفه، و نه تضاد بین دین و علم، و نه بحران جدی معنوی مسیحیت، هیچ‌کدام خطری جدی در حوزه دینی اسلام به وجود نیاورد، تا عکس‌العمل آن گرایش به اصلاح و یا احیای برخی از اصول دینی باشد. اضافه بر این که اصل انحصارگرایی دینی که یکی از مشکلات و موانع دیگر بر سر راه اعتقادات دینی مسیحیت بوده است، اساساً در اسلام جایی نداشته است، و اگر در اسلام از انحصارگرایی صحبت می‌شود، تعریف خاص و ویژه‌ای دارد که به هیچ وجه در تضاد و تنافی با پذیرش ادیان متعدد نیست. بنابراین باید از هر گونه اسلامی کردن بحث تکثرگرایی دینی جداً پرهیز کرد. به عبارت دیگر، آن مشکل یا معضلی که دنیای مسیحیت را در فضای این نظریه قرار داده است، به هیچ وجه در هندسه معرفتی اسلام وجود نداشته است، بویژه آن که اسلام همیشه منادی محتوای نظریه تکثرگرایی دینی بوده است، هر چند که این اصطلاح جدید به نظر آید و یا تعریفی جدید از آن ارایه شود.

مجدداً ذکر این نکته لازم است که آنچه در این مقاله ارایه شد، صرفاً توجه به پیش‌زمینه‌ها و خاستگاه‌های نظریه تکثرگرایی دینی در مسیحیت و مقایسه آن با مبانی معرفتی اسلام بود. تبیین اصول و محورهای تکثرگرایی دینی (در مسیحیت و یا در اسلام) خود موضوع جداگانه‌ای است که نیازمند تأمل و مذاقه فراوان است.

یادداشت‌ها

۱- مراد از ادله، براهین مبتنی بر استدلال عقلانی و مراد از علل، شرایط اجتماعی و فرهنگی بروز مسایل است؛ به عبارت دیگر علت به وجود شیء تعلق می‌گیرد و دلیل به مدعا. علل عمدتاً عوامل غیر معرفتی و غیر استدلالی است. از قبیل تربیت، محیط تولد، جغرافیای زندگی، شرایط اجتماعی و فرهنگی، اما دلیل به براهین استدلالی اثبات مدعا گفته می‌شود. البته در این مقاله علی رغم این که سعی شده است این تفاوت معنایی لحاظ شود؛ اما بعضاً به جای یکدیگر نیز به کار رفته است.

منابع

- ۱- اسمارت، نینان، (۱۳۷۴)، "فلسفه دین، گفتگوی بریان مگی با نینان اسمارت، کلام فلسفی"، مجموعه مقالات، ترجمه ابراهیم سلطانی و احمد نراقی، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- ۲- انجیل یوحنا، (۱۳۶۲)، کتب عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه شده فارسی از زبان‌های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی، تهران: انجمن پخش کتاب مقدسه.
- ۳- اوجبی، علی، (۱۳۷۵)، کلام جدید در گذر اندیشه‌ها، تهران: مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر.
- ۴- باربو، ایان، (۱۳۶۲)، علم و دین، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۵- پترسون، مایکل؛ هاسکو، ویلیام؛ رایشنباخ، بروس و بازینجر، دیوید، (۱۳۷۷)، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی تهران: طرح نو.
- ۶- پورجوادی، نصراله، (۱۳۷۱)، "انقلاب کپرنیکی در کلام، تأملاتی درباره سمپوزیوم اسلام و مسیحیت و ارتدکس"، نشر دانش، سال دوازدهم، شماره سوم، فروردین و اردیبهشت.
- ۷- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۰)، مبانی شناخت در قرآن، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
- ۸- حسینی، سیدحسن (۱۳۸۲)، پلورالیزم دینی یا پلورالیزم در دین، تهران: انتشارات سروش.
- ۹- حسینی، سید علی اکبر، (۱۳۷۶)، سیری اجمالی در تاریخ تعلیم و تربیت اسلامی، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۰- رحیم پور ازغدی، حسن، (۱۳۷۶)، "چرا؟"، کتاب نقد، دین و دنیا، بهار و تابستان، ۲ و ۳.
- ۱۱- سادشینا، عبدالعزیز، (۱۳۷۶)، "عدل و امامت مانع تفکیک دین از حکومت"، کتاب نقد، بهار و تابستان، ۲ و ۳.
- ۱۲- علی زمانی، امیر عباس، (۱۳۷۵)، زبان دین، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، دفتر تبلیغات.

بحثی تطبیقی پیرامون بررسی ریشه‌ها، پیش‌زمینه‌ها، و خاستگاه‌های نظریه ۳۹

- ۱۳- غروی‌ان، محسن، (۱۳۷۶)، *تکثرگرایی دینی و استبداد روحانیت*، تهران: انتشارات یمین.
- ۱۴- قدردان ملکی، محمد حسن، (۱۳۷۷)، *کندوکاوی در سوبیه‌های تکثرگرایی*، تهران: نشر جوان.
- ۱۵- لگنهاوزن، محمد، (۱۳۷۶)، "مفهوم نبوت را خراب نکنیم"، کتاب نقد، پاییز، ۴.
- ۱۶- مجتهد شبستری، محمد؛ صدری، محمد؛ صدری، احمد و فرهاد پور، مراد، (۱۳۷۵)، "پلورالیسم دینی"، *کیان*، ۲۸.
- ۱۷- مک کواری، جان، (۱۳۷۸)، *تفکر دینی در قرن بیستم*، ترجمه بهزاد سالکی، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر با همکاری مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌های صدا و سیما.
- ۱۸- نصر، سید حسین، (۱۳۵۹)، *نظر متفکران اسلامی در باره طبیعت*، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.
- ۱۹- نصر، سید حسین، (۱۳۷۲)، "تصوف و تعقل در اسلام"، *نامه فرهنگ*، سال سوم، زمستان، ۴.
- ۲۰- نصر، سید حسین، (۱۳۷۱)، *معارف اسلامی در جهان معاصر*، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ سوم.

- 21- Barbour, Ian, (1990), *Religion in an Age of Science*, Harper & Row.
- 22- Chalmers, Alan Francis, (1982), *What Is This Thing Called Science: An Assessment of the Nature and Status of Science and its Method*, Open University Press, Second Edition.
- 23- Hick, John, (1988), *God and the Universe of Faiths*, Macmillan Press.
- 24- Hick, John, (1994), *Philisophy of Religion*, New Delhi: Prentice- Hall of India, Fourth Edition.
- 25- Hick, John, (1995), *The Rainbow of Faiths*, London: S. S. M Press.
- 26- Nasr, Seyyed Hossien, (1993), *The Need for a Sacred Science*, Curzon Press.
- 27- Nasr, Seyyed Hossien, (1996), *Science and Civilization in Islam*, Kazi Publisher.
- 28- Schleiermacher, Friedrich, (1928), *The Christain Faith*, (Ed.), H. R. Machintosh, J. S. Stewart, Edinburg: T & T. Clark.
- 29- Smith, John E., (1987), "Philosophy and Religion", in *Mircea Eliade*, (Ed.), *The Encyclopedia of Religion*, Volume 11, New York, Macmillan Publishing Company.
- 30- Stiver, Dan R., (1996), *The Philosophy of Religious Language Sign, Symbol & Story*, Blackwell Publisher.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی